

ماشین لباسشویی و رُویاهای دیوانه‌وار

لباسشویی خراب است. به

نمایندگی اش که زنگ می‌زنم، می‌گوید بگذار یک دور خالی کار کند. می‌گذارم خالی کار کند. درست نمی‌شود. آب را هم تخلیه نمی‌کند. مجبورم از دریچه‌ای که آن پایین هست، آب را کم‌کم خالی کنم و با جاروی دستی هدایتش کنم که برود توی چاه کف

آشپز خانه، جاروی دستی نیست و دانه‌های سرخ، هنوز به سیخ‌هایش آویزان است که وقتی می‌کشم کف آشپز خانه، می‌ریزند این‌ور و آن‌ور.

سه روز بعد دوباره زنگ می‌زنم به نمایندگی. می‌گوید فیلتر خروجی پایین را بررسی کن که تمیز باشد. اگر بازهم کار نکرد، یکی را می‌فرستند بیاید. حالا ساعت ۱۰ شب است و من دوازتنو نشسته‌ام کف آشپز خانه با سر خم، نزدیک به زمین که فیلتر خروجی لباسشویی را در بیاروم. همان‌طور که دارم با فیلتر ور می‌روم، یک چیز عجیب می‌بینم. اولش فکر می‌کنم توهم زده‌ام، ولی نزده‌ام. از توی شبیارهای درپوش پلاستیکی چاه کف آشپز خانه، چند رشته پار یک‌گیا آمده است بیرون. سبز شفاف و کاملاً سرپا. شبیه سبزه شب عید. چهار یا پنج تا هستند و من یک لحظه می‌ترسم. احساس می‌کنم این منظره عادی نیست.

علف‌هایی که از توی چاه آشپز خانه بیرون آمده باشند، می‌توانند پشتر خودشان هر داستان یا هر موجودی را پنهان کرده باشند. داستانی که از آن ته، آغاز می‌شود. از زیر زمین که هیچی درباره‌اش نمی‌دانی، یک لحظه احساس می‌کنم توی آشپز خانه آپارتمانی معمولی در کوچه‌ای معمولی در تهران نیستم. یک جای پرت هستم در یکی از رُویاهای دیوانه‌وار خودم یا در ذهن نویسنده‌ای شب‌بیدار و کلافه که تخیلی افسارگسیخته دارد و... ناگهان میل



حبیبه‌جفریان نویسنده و روزنامه‌نگار

مقاومت‌ناپذیری پیدا می‌کنم که بروم پایین. دوباره زل می‌زنم به علف‌ها که صاف و قبراقند و گوشم را می‌چسبانم به زمین، هیچ‌وقت طرفدار سینه‌چاک قصه‌های پریان نبوده‌ام ولی زیرزمین را دوست دارم. چیزی که نمی‌شناسم را دوست دارم. دلم می‌خواهد فکر کنم آن زیر، چیزی انتظار ما را می‌کشد. آن زیر، وجود دارد و پر از صداهایی است که نشنیده‌ای و چشم‌هایی که به آن‌ها خیره نشده‌ای و اتاق‌هایی که هرگز در آن‌ها به خواب نرفته‌ای.

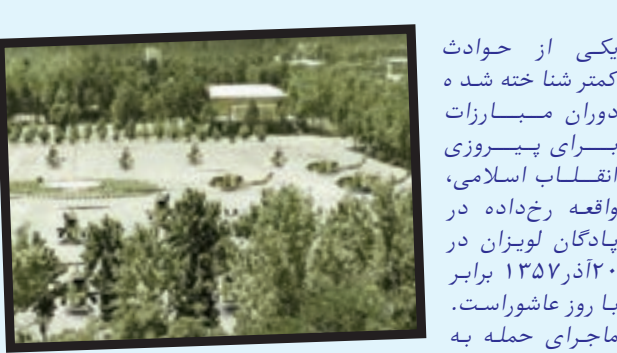
دست می‌برم که یکی از علف‌ها را بکشم بیرون. مرددم. بکشم؟ این‌طوری آیا کلید زیرزمین را نابود نمی‌کنم؟ آیا همه آن غریبه‌هایی که شانس آشنایی‌شان را به‌واسطه چاه آشپز خانه به من عرضه کرده‌اند، از دست نمی‌دهم؟ یکی از علف‌ها را می‌کشم بیرون. سرش سبز و خرم است و تهش، دانه‌ای قهوه‌ای و نمناک، آویزان. یکی از همان دانه‌های سرخی است که آن شب از جارو می‌ریخت این طرف و آن طرف و حالا... هیچ اتفاقی نمی‌افتد. هیچ دری باز نمی‌شود و هیچ صدای خفیفی، مرا به اسم صد نمی‌زند.

هنوز دوازتنو نشسته‌ام کف آشپز خانه. درپوش چاه را برداشته‌ام و سرم را برده‌ام نزدیکش و زل زده‌ام به سیاهی آن تو. نمی‌دانم توقع دارم چه اتفاقی بیفتد؟ واقعا فکر می‌کنم آن زیر خبری است؟ دلم می‌خواهد این‌طوری فکر کنم ولی خروطم لباسشویی را فرومی‌کنم توی سیاهی چاه. قبل از آن، علف‌ها را با احتیاط، یکی‌یکی می‌کشم بیرون و مثل کلیدهایی که توی خیابان پیدا کرده باشی -کلیدهایی که نمی‌دانی کدام در را به روی تو می‌توانستند باز کنند- توی کابینت آشپز خانه، جایی دور از دید و دور از دست، می‌چینمشان کنار هم، برای روز مبادا.

تاریخنگار

حمله به افسران پهلوی در پادگان لویزان

رضا سلیمان نوری



یکی از حوادث کمتر شناخته شده دوران مبارزات برای پیروزی انقلاب اسلامی، واقعه رخ داده در پادگان لویزان در ۱۰ آذر ۱۳۵۷ برابر با روز عاشورا است. ماجرای حمله به ناهارخوری پادگان

لویزان و کشته شدن افسران گارد شاهنشاهی از آن حکایت‌هایی است که با وجود اسناد و مدارکی که پس از پیروزی انقلاب به‌دست آمد، همچنین باوجود افشا‌های مقام‌های مختلف حکومت پهلوی، اظهارات شخصیت‌های نظامی و غیرنظامی و... هنوز هم نمی‌شود درباره ماهیت آن، انگیزه‌های عاملان این حمله و تعداد واقعی کشته‌شدگانش با قاطعیت و اطمینان حرف زد. در نامه‌ای که با عنوان «گزارش محرمانه ستاد بزرگ ارتشتاران» درمیان اسناد و مدارک آن دوره دیده می‌شود، آمده است: «... در ساعت ۱۳ مورخ ۱۳۵۷/۹/۲ یک نفر درجه‌دار و ۲ نفر سرباز مسلح به ناهارخوری گارد شاهنشاهی واقع در لویزان، تیراندازی کردند که درنتیجه، ۳نفر افسر گارد شاهنشاهی و یک نفر هواینروز مأمور به‌گارد و ۳نفر درجه‌دار کشته و ۱۹ نفر نیز مجروح شدند...».

البته این گزارش بیشتر از آنکه واقعا محرمانه باشد، یک لاپوشانی به نظر می‌رسد و انگار هدفش این است که مقام‌های بالاتر و دربار را بدین‌ان به اهمیت حادثه و ابعادش پی‌نرند، زیرا روزنامه رسالت در سال ۱۳۸۸ در گزارشی از قول روزنامه کیهان سال ۱۳۵۷، تعداد کشته‌ها و زخمی‌های این حادثه را ۱۷۲ نفر ذکر می‌کند! به این‌آمار هم چندان اعتمادی نیست و سایت‌های بسیاری هم هستند که در مطالب مشابه از همین شماره روزنامه کیهان، ماجرا را نقل کرده‌اند اما به رقم ۱۷۲ نفر اشاره نکرده و فقط گفته‌اند عاملان حادثه یک افسر، ۵۲درجه‌دار و ۴سرباز وظیفه بوده‌اند.

در گفته‌های «حسین فردوست» هم در این باره می‌خوانیم: «سرتیپ خاصی، فرمانده ضد اطلاعات گرد، به دفتر آمد و گفت که جریان بدی در غذاخوری گارد در لویزان اتفاق افتاده است. ظهر امروز، موقعی که ۶هلی‌کوپتر مأمور به گارد به زمین نشسته و سروصدای زیادی به پا کرده بودند، دو نفر درجه‌دار وارد غذاخوری شده و با مسلسل، افسران را تهدید می‌کنند که با دست بالا بایستند و چند تیر شلیک می‌کنند»، همین حالا هم اگر به منابع مختلفی که در این باره مطلب نوشته‌اند مراجعه کنید، با آمار و ارقام متفاوتی مانند ۵۰کشته، ۴۷کشته، ۷۲کشته و... روبه‌رو می‌شوید.

با همه این‌ها شاید مهم‌ترین موضوعی که درباره این حمله بتوان از آن صحبت کرد، همانا نتیجه آن است. وقوع این رخداد در اوج مبارزات انقلابی مردم ایران و هم‌زمان با گسترش راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز، افزایش ساعات حکومت‌نظامی، واگذاری ریاست دولت به یک ارتشبد و فرار هر روزه سربازان و نظامیان از پادگان‌ها به دستور امام خمینی(ره) بود، این درحالی بود که تنها امید پهلوی دوم به حامیان خارجی‌اش بود و بعد هم به نظامیان وفادار «گارد جاویدان» در ستاد مرکزی. گارد جاویدان، و تشکیلاتی بود که مأموریت اصلی آن حفاظت از شاه، خانواده سلطنتی و کاخ‌های او بود. این اتفاق برای پهلوی دوم به‌مثابه ناقوس مرگ بود و او دریافت که دیگر هیچ پایگاه پدیرفته‌شده‌ای حتی دربین انانی که سوگند وفاداری برایش خورده‌اند، ندارد.

حدیث روز

یکدیگر را ببخشید

ناگینه‌ها پتان از بین بروند.

حضرت محمد(ص)

اذان ظهر ۱۱:۲۱

غروب آفتاب ۱۶:۱۵

اذان مغرب ۱۶:۳۶

 وضعیت هوا	۶۸٪	 ۱۵° ↑ ۴° ↓ ظهر
 ۱۳° ↓ ۶° ↑ صبح	۶°	 ۱۳° ↓ ۶° ↑ ظهر
 ۷° ↓ ۱° ↑ عصر	۱°	 ۷° ↓ ۱° ↑ شب

● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶	● اذان صبح فردا ۴:۵۶
● اذان ظهر ۱۱:۲۱	● طلوع آفتاب فردا ۶:۲۷

باز کردن ناگهانی دریچه‌های سد

امیرمنصور رحیمیان

دندان

اولش همه ساکت هستند. سرشان را با گوش‌هاشان گرم کرده‌اند یا دارند بیرون را نگاه می‌کنند. رد شدن از خط درختان دودگرفته، سبقت گرفتن از موتور سی‌جی ۱۲۵

لکنته و تماشای گیر افتادن پشت انبوه ماشین‌های دیگر، چه لذتی دارد؟ نمی‌فهم. ولی آن نگاه خیره را خوب می‌شناسم. درحالی‌که می‌بینند، درعین‌حال هم نمی‌بینند. بعد شروع می‌شود. نه مثل باران که همیشه‌اولین قطره‌اش ناغافل می‌خورد سر دماغت، که از دهان راننده یا مسافری که جلو نشسته است خارج می‌شود، سیل کلمات از مغزو دهان دیگران هم بیرون می‌ریزد. هیچ‌کس هم به‌حرف‌نفرقبلی چندان اتفاقی ندارد. هرکس از زاویه دید خودش نگاه می‌کند وحرف می‌زند. ناهمگون و پرکنده مثل دسته‌ای زاغ بلندشده از روی سیم، موضوع بحث را جلو می‌برند و جالب اینکه آخرش یا به نتیجه‌ای تکراری می‌رسند یا به مقصد. این‌میزگردهای کوچک‌چهارپا

۴شب و ۵روز واکسن

 	با شروع تزریق عمومی واکسن کرونا در بعضی کشورها، سودجویانی در داخل کشور، شروع به تبلیغ تور واکسن در ترکیه کرده‌اند	
محمدناصر حق‌خواه		

سوزش زرد

وقتی چهار روز پیش، خانم کهن‌سالی در انگلستان اولین دوز واکسن کرونا را تزریق کرد، تعداد زیادی عکاس و فیلم‌بردار در داخل اتاق تزریق، این صحنه را برای ماندگار شدن در تاریخ، ثبت کردند و پرستاران و پزشکان خسته از ماه‌ها درمان، برای این خانم ویلچرنشین در بیرون اتاق تزریق، صفی تشکیل دادند و مثل قهرمانی پیروز که به کشورش بازگشته است، او را و به‌عبارت بهتر علم را تشویق کردند. این مراسم و این فیلم و عکس‌ها و سرعت انتشار خبر، دلیل روشنی دارد؛

پس از ماه‌ها از مرگ و ترس شنیدن و ناامیدی از درمان قطعی و مدت‌ناهم تحمل خرافات و ادعاهای عجیب‌و غریب، بالاخره علم‌کار برای این‌ویروس عجیب کرد. طبیعتاً اولین‌ها ماندگارند و این خانم و این عکس که آغاز پایان یک عصر سیاه عدده‌ای سودجویی و اخلاق را برای ماهی گرفتن از این آب گل آلودمشاقی می‌کند. اتفاقی که در تبلیغات مجازی توری تحت این عنوان تیلور پیدا کردی. «تور پنچ‌روزه استانبول، ویژه تزریق واکسن کرونا همراه با یک گشت‌رایگان در شهر». این تور با نام عجیب‌و غریبش قرار است حدود ۱۲ میلیون تومان برای متقاضیان آب

روزنامه شهرامید وزندگی
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
۲۰۹۹
۳۶ صفحه ۸۱ صفحه ۴۰۴ صفحه ۵۰۰ **ورزشی**
۴۰۴ صفحه هزار داستان ۱۲۰ صفحه **شهرارامحله**
۸ صفحه ۷شنبه **شماره ۳۲۷۱ | ۱۰۰۰ تومان**

 میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir



پنچ‌نفره در همه تاکسی‌ها به یک شکل و با یک موضوع برگزار می‌شود. فرقی هم با میزگردهای معمولی، این است که هیچ‌کس نفر قبل و بعد خودش را نمی‌شناسد و خیلی بعید است که دوباره هم را ببینند. آدم یک‌طوری احساس رضایت می‌کند؛ چون ملزم به رعایت آداب و قاعده‌ها نیست و می‌تواند هرچه دلش‌خواست بگوید. همه شرکت‌کنندگان این بحث هم به یک جهت نشسته‌اند و خبری از نظرها و رویه‌رو نیست. دیگر نمی‌شود به چشم‌نفر رویه‌رو خیره شد که یعنی: «برو خجالت بکش، کمتر خالی بند!» انگار دوربین را در فضایی جلو و بیرون از ماشین گذاشته‌اند و همه اهالی این جمع هم رو به دوربین نشسته‌اند و افاضات می‌فرمایند. این مذاکرات در طول روز بارها در هر تاکسی تکرار می‌شود. با آدم‌های گوناگون با پوشش‌های متفاوت و سطح‌معلومات و تحصیلات مختلف و هم‌شان هم به دویا سه نتیجه یکسان می‌رسند. نتایج هم این‌ها هستند: «گرانی و خدا رحم کند به همه‌مان»، «هرچی می‌دویم، به هیچی نمی‌رسیم و خدا عاقبت ما را به‌خیر کند!» و آخرین و مهم‌ترین نتیجه‌گیری اینکه: «ما اصلاً به‌هم‌رحم نمی‌کنیم». دقت کرده‌ام که در مورد این اثر کازانوفسکی، مثل باران نیست که آرام شروع شود و اولین قطره‌اش هم ناغافل بخورد نوک دماغان. او دریچه‌های سد را ناگهان باز کرده است و ما می‌خبر، زیر خوراه آب غرق شدیم.

کارخانه نوآوری در گام‌نمایی

 کارخانه نوآوری در گام‌نمایی، یک فضای نوآورانه و خلاقانه است که به شما کمک می‌کند تا ایده‌های خود را به یک کسب‌وکار موفق تبدیل کنید. این کارخانه با ارائه خدمات تخصصی در زمینه‌های مختلف، از جمله مشاوره، طراحی، توسعه و بازاریابی، به شما کمک می‌کند تا به اهداف خود دست یابید. برای اطلاعات بیشتر، با ما تماس بگیرید.
 آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰
 تلفن: ۰۲۱-۱۲۳۴۵۶۷۸
 وبسایت: www.karخانه.com

- روزنامه فرهنگی - اجتماعی اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

این انگلیسی‌های بی‌خیال



خوشونت کشید و حتی ۳۲ نفر از آن‌ها را پلیس انگلیس دستگیر کرد. از این دست اتفاقات عجیب‌و غریب در آمریکا هم افتاده است.

در آذر امسال، گروهی از طرفداران دونالد ترامپ، در ایالت کالیفرنیا به محدودیت‌های کرونایی اعتراض کردند و تعدادی ماسک‌صورت را به آتش کشیدند. این معترضان، پلاکاردهایی با عناوین «کووید یک حقه است» در دست داشتند.

البته مسئولان انگلیسی‌که در این زمینه باید الگوی شهروندان باشند، دست‌کمی از برخی شهروندان نداشتند و برخی از آن‌ها کرونا و هشدارهای پزشکان را جدی نگرفته‌اند. مهر

امسال ویدئوی عجیبی از یک نماینده پارلمان انگلیس منتشر شد که همگان را انگشت‌به‌دهان گذاشت. این نماینده انگلیسی از ماسک برای پاک کردن شیشه عینکش استفاده کرد و کار تا جایی پیش رفت که بسیاری از رسانه‌های این کشور، خواستار استعفای او شدند.

به‌هر حال با آغاز واکسیناسیون کرونا در انگلیس، باید منتظر چالش‌های دولت این کشور و مردمی بود که با وجود کشته‌های چشمگیر کرونایی در این کشور، هنوز این ویروس را جدی نگرفته‌اند.

بگذار جانت انتخاب کند

 	غلامرضا بنی اسدی	
نمی‌خواهم بگویم از کجابه کجا رسیدیم، نمی‌خواهم نوع نگاه خودم را نسخه‌ای واحد بدانم و بخوانم. نه، نگاه من که تراز درستی و نادرستی نیست. هرکس نگاهی دارد و به اندازه‌ای که با حق همراه باشد، صاحب حرمت است برای همه و بر همین اساس، باید به‌هم‌و نگاه هم احترام بگذاریم. ساخت جامعه، چنین رفتاری را اقتضا می‌کند، و اما معرکه می‌کشیند به‌جای جامعه و معلوم است که چه می‌شود. نمی‌دانم چرا چنین شروع کردم مطلب را؟ قصه‌ای داریم ما با این قلم که گاه نغتنها حرف نمی‌شنود که ما را هم به‌دنبال خود می‌کشاند. من امای خواستم به یک تبلیغ تلوزیونی اشاره کنم که یک جوان درباره انتخاب لباس از آقای مانکن، راهنمایی می‌خواهد و او هم در حالی که می‌رود، می‌گوید: «بذار تنت انتخاب کنه» و جوان با تکرار کلمات او، انتخاب لباس را به تنش می‌سپارد.		
به‌هر حال دنیا تبلیغات است دیگر و هرکس شیوه‌ای دارد، من می‌خواستم از این تبلیغ وام‌بگیرم تا شمارا به مهمانی گفت‌وگوی دوشهید برم. شاید ما هم پیام را گرفتیم، چنان که آن جوان می‌گیرد و انتخاب لباس را به تنش می‌سپارد؛ شهید گنجی، خطاب به شهید آوینی گفت: «حاج مرتضی! دیگه باب شهادت هم بسته‌شد». شهید آوینی پاسخ داد: «نه برادر! شهادت، لباس تک‌سایزی است که باید تن آدم به اندازه آن درآید. هروقت به ساینز این لباس تک‌سایز درآمدی، پرواز می‌کنی، مطمئن باش...» فکر می‌کنم باید این جمله طلایی را روزی هزار بار برای خودمان تکرار کنیم و بکشیم اندازه این لباس مقدس شویم؛ لباسی که کوچک نمی‌توان کرد، بلکه بزرگ باید شد به اندازه این لباس. برای این هم باید نفس را تاراش داد و جان را فربه و ایمان را عمیق کرد تا اندازه لباس شد و اینجاست که باید گفت بگذار جانت انتخاب کند. ایمانت انتخاب کند.		

ادامه سرمقاله از صفحه یک

دستاوردهای شورای پنجم شهر در فساد زدایی

...در این راستا تاکنون ۲۵ گزارش دریافت شده است و بر اساس بررسی‌ها گزارش به پاداش‌های نقدی مصوب رسیده‌اند. مدیریت شهری مشهد با اقدامات خود نشان داده است که مسیر مبارزه با فساد و بروز شفافیت حدمورزی ندارد و تعارف‌بردار نیست، اما آنچه این خبر کات را نهادیر کرده و در مسیر کاهش فساد را تا سرانجام حذف و ریشه‌کنی پیش می‌برد، حمایت و همراهی عموم مردم است،

مجله عصر شکر هجده شصت

برای خواندن مجله عصر شهر آرا کد را اسکن کنید